

Proof of two-way metaphors based on the fuzzy logic hypothesis

Mostafa mirdar rezaie¹, Mahsa Eslami²

اثبات استعاره‌های دوسویه بر اساس فرضیه‌ی منطق

فازی

(مطالعه‌ی موردی: تصویر ابر در شعر منوچهری)

مصطفی میردار رضایی^۱، مهسا اسلامی^۲

Abstract

Concepts and sets in Aristotelian logic contain two members of zero and one, which in the term call it two-value logic. But according to the fuzzy logic, the same concepts are converted into sets with an infinite number of members that have values from zero to one; in fact, this logic instead of addressing concepts to zero and one, analyzes them from zero to one, so that in the distance between zero and one, there is presence of gray, interconnected or intermediate boundaries that have no definition in Aristotelian logic. This happened during the tradition of rhetoric and especially in the discussion of various metaphors. Metaphors are based on Aristotle's two-dimensional logic, which are "Mosaraheh", or "Maknieh". Meaning that metaphor's type belongs to one of those kinds and there is no mediocrity, but based on the components of fuzzy logic, one can discuss the analysis of the components of the images in the form of metaphor between the "Mosaraheh" and "Maknieh". This study, which has been written using the analytical comparison method and the library tool, based on the theory of fuzzy logic and contemplation in Manoochehri Damaghani's poems, proved the two-way metaphors in the images of the poet that has been created by the word "cloud".

Keywords: fuzzy logic, Maknieh Metaphor, Mosaraheh Metaphor, two-way metaphor.

چکیده

مفاهیم و مجموعه‌ها در منطق ارسطویی دارای دو عضو صفر و یک است که در اصطلاح به آن منطق دو ارزشی می‌گویند. اما بر اساس منطق فازی همان مفاهیم به مجموعه‌ای با بی‌نهایت عضو که دارای مقادیری از صفر تا یک هستند، تبدیل می‌شود؛ در واقع، این منطق به‌جای پرداختن به صفر و یک، از صفر تا یک را مورد بررسی و تحلیل قرار می‌دهد و لذا آنچه در فاصله‌ی پرداختن صفر تا یک نمود می‌یابد، وجود و حضور مرزهای خاکستری، هم‌پوشان یا بینابین است که در منطق ارسطویی هیچ تعریفی ندارند. این اتفاق در جریان سنت بلاغت و خاصه در بحث انواع استعاره‌ها نیز افتاده است. استعاره‌ها بر اساس منطق دو ارزشی ارسطو، یا «مصرّحه» اند، یا «مکنیه». یعنی یا این هستند، یا آن؛ حد وسطی وجود ندارد، اما بر اساس مؤلفه‌های منطق فازی می‌توان در بحث بررسی اجزای تصویرها به گونه‌ای استعاره دست یافت که در بین «مصرّحه» و «مکنیه» جای می‌گیرند. این مطالعه که به روش مقایسه‌ای - تحلیلی و با استفاده از ابزار کتابخانه‌ای نوشته شده است، بر اساس نظریه‌ی منطق فازی و غور در شعرهای منوچهری دامغانی به اثبات استعاره‌های دوسویه در تصویرهایی که این شاعر با واژه‌ی «ابر» آفریده است، پردازد.

کلیدواژه‌ها: منطق فازی، استعاره‌ی مصرّحه، استعاره‌ی مکنیه، استعاره‌ی دوسویه.

Ph.D of Persian language and literature at Mazandaran university
MA of computer science at Mazandaran university

۱. دکترای زبان و ادبیات فارسی دانشگاه مازندران (نویسنده مسؤل)

mostafamirdar@yahoo.com

۲. کارشناس ارشد علوم کامپیوتر دانشگاه مازندران

۱- مقدمه

برای تعریف و شناخت منطق فازی هیچ واژه و عبارت پیچیده‌ای نیاز نیست. زمانی که انسان اندیشه را آغاز کرد و برای بیان اندیشه خود از زبان استفاده کرد، منطق فازی شکل گرفت. انسان نخستین می‌توانست بگوید هوا گرم، سرد و یا اینکه معتدل است. نیازی به هیچ آداب و ترتیب خاصی هم نبود. اما وقتی منطق علمی مبتنی بر تفکر ارسطویی شکل گرفت، نوع جدیدی از شیوه اندیشه پیرامون پدیده‌ها جایگزین دیدگاه انسان آزاد شد. در این شیوه علمی همه پدیده‌ها حالت دو وجهی پیدا کردند و اندیشیدن تابع یک نظم علمی گردید. منطق فازی در واقع راهی برای شکستن همین نظم علمی منطبق بر تفکر دو ارزشی است. به دیگر سخن منطق فازی راهی برای اندیشیدن علمی به شیوه‌ی انسان پیش از دوران منطق علمی است (حبیبی، ۱۳۹۳: ۳۵)

دوگانه‌محوری که به‌طور آیینی در ادیان قوام یافت، در تفکر یونانی شکل فلسفی به خود گرفت. پیش از ارسطو، قریب به اتفاق فیلسوفان ساختارهای دوگانه، نظیر ذهن و عین، معقول و محسوس، روح و جسم، واحد و کثیر، حرکت و سکون، کل و جزء، و... را برای تبیین نظام فلسفی خود بهره برده‌اند. اما با این حال، ارسطو به عنوان نخستین فیلسوف نظام‌ساز، آن را به‌طور همه‌جانبه در بافت‌های فلسفی خود جای داد (خبازی و بالو). در منطق ارسطو برای هر گزاره تنها دو ارزش درستی و نادرستی در نظر گرفته می‌شود و لذا نخستین منطقدان کلاسیک که به‌طور کامل اصل طرد شق ثالث را (که از هر گزاره خودش یا نقیض‌اش درست است) قبول نکرد، کسی نبود جز ارسطو! (Lotfizadeh, 1965: 1) گویی که او بدون این ساختارهای دوگانه یعنی جوهر و عرض، صورت و ماده، قوه و فعل، کمیت و کیفیت، فعل و انفعال، برهان و سفسطه، صدق و کذب، شهروند و غیر شهروند، مقدمه و نتیجه، قیاس و استقرا و... قادر به تبیین‌های فلسفی نیست.

به هر ترتیب، منطق ارسطویی، منطقی دوظرفیتی و دو-ارزشی است، نه منطقی چندارزشی (Sam (pat,2007,P.23). ارسطو به جهانی خاکستری، اعتقادی نداشت، جهان یا سیاه است یا سفید (Ibid,P.24).

از هنگامی که ارسطو منطق دوارزشی را معرفی کرده، تاکنون بشر توانسته با کمک و استفاده از آن به موفقیت‌های چشمگیری دست یابد؛ فن‌آوری رشد نموده و روز به روز کارآمدتر شده‌است. در اوایل قرن بیستم دانشمندان به این نتیجه رسیدند که ساختارهای سنتی علوم (تقسیم‌بندی دوگانه‌ی ارسطو)، پاسخگوی پدیده‌های کشف شده نیست. مشکلاتی که برای قوانین نیوتن در اندازه‌های مولکولی به‌وجود آمده بود، باعث شد نظر تمام دانشمندان و پژوهشگران به سمت پدیده‌های تصادفی جلب شود و همین امر منجر به رشد علوم آمار و احتمالات گردید. پدیده‌های احتمالات عباراتی بودند که به شدت در تمام شاخه‌های علوم به‌خصوص آن‌جا که سیستم‌ها پیچیده می‌شدند و یا تعداد مشاهدات افزایش می‌یافت، دیده می‌شد. اما آنچه احتمالات به دنبال آن بود، با ماهیت ابهامی که در سیستم‌ها وجود داشت، تفاوت‌های زیادی می‌کرد. با آن‌که پدیده‌های تصادفی نمود یافته بودند، هنوز هم دانشمندان معتقد بودند که تنها راه افزایش کارایی سیستم‌ها، افزایش دقت است (Lotfizadeh, 1965: 5) و به‌ناگزیر به فکر ابداع راهکاری دیگر افتادند.

دو حادثه در اوایل قرن بیستم منجر به شکل‌گیری «منطق فازی» یا «منطق مبهم» شد (منطق فازی یعنی توان استدلال با مجموعه‌های فازی). اولین حادثه پارادوکس‌های مطرح‌شده توسط برتراند راسل در ارتباط با منطق ارسطویی بود. راسل بنیادهای منطقی برای منطق فازی (منطق مبهم) را طرح نمود، اما هرگز موضوع را تعقیب نکرد. او در ارتباط با منطق ارسطویی چنین بیان می‌دارد: «تمام منطق سنتی بنا به عادت، فرض را بر آن می‌گذارد که نمادهای دقیقی به‌کار گرفته شده است؛ به این دلیل، موضوع در مورد این زندگی خاکی قابل به‌کارگیری نیست، بلکه فقط برای یک زندگی ماوراء الطبیعه معتبر است» (آذر، ۱۳۸۱: ۲۴).

دومین حادثه، کشف «اصل عدم قطعیت» توسط هایزنبرگ در فیزیک کوانتوم بود. اصل عدم قطعیت کوانتومی هایزنبرگ به باور کورکورانه ما به قطعیت در علوم و

شده و جای آن‌ها را مرزهای خاکستری فراگیرد (FazelZaradi, 2009).

این مطالعه که به روش مقایسه‌ای - تحلیلی و با استفاده از ابزار کتابخانه‌ای نوشته شده است، ضمن تشریح ماهیت و مؤلفه‌های منطق فازی، و نمایاندن استیلا و سیطره‌ی نظر و نظریه‌ی دودویی ارسطو بر بلاغت اسلامی، می‌کوشد تا بر اساس نظریه‌ی منطق فازی و غور در شعرهای منوچهری دامغانی به اثبات استعاره‌های دوسویه در تصویرهایی که این شاعر با واژه‌ی «ابر» آفریده است، - بپردازد.

۱-۱- پیشینه‌ی پژوهش

تا کنون هیچ پژوهش خاصی، چه در قالب کتاب و چه مقاله، به بررسی موضوع جستار حاضر نپرداخته است، اما در خصوص ماهیت و مؤلفه‌های «منطق فازی» شماری پژوهش صورت گرفته که برخی از مهمترین‌های آن، عبارتند از:

- ۱- لطفی‌زاده برای نخستین‌بار در مقاله‌ی «مجموعه‌های فازی» (۱۹۶۵) با واردکردن ارزش‌هایی مانند کوتاه و بلند در ریاضیات، بحث منطق فازی را مطرح کرد.
- ۲- وانگ در کتاب دوره‌ی آموزشی کنترل و سیستم‌های فازی (۱۹۹۷) از منطق فازی به عنوان روشی برای پردازش اطلاعات نام برده که در آن، عضوهای یک مجموعه، علاوه بر قطعی بودن یا نبودن عضویت خود در این مجموعه، حالتی بین این دو (مقادیر میانی) را نیز دارا می‌باشند.
- ۳- فاضل زرنندی در مقاله‌ی «یک مدل سیستم خبره مبتنی بر قانون فازی نوع ۲ برای تجزیه و تحلیل قیمت سهام» (۲۰۰۹) به دنبال رفع ابهام در ماهیت علم برمی‌آید و به این نتیجه می‌رسد که طراحی فازی، ابهام را به عنوان بخشی از سیستم می‌شناسد و محدودیت‌های دست و پا گیر را رفع می‌کند.

حقایق علمی خاتمه داد و یا دست‌کم آن را دچار تزلزل ساخت. هایزنبرگ نشان داد که حتی اتم‌های مغز نیز نامطمئن هستند. حتی با اطلاعات کامل نمی‌توانید چیزی بگویید که صد در صد مطمئن باشید. هایزنبرگ نشان داد که حتی در فیزیک، حقیقت گزاره‌ها تابع درجات است (پیشین: ۲۵).

ماکس بلک (۱۹۰۹-۱۹۸۹، باکو) به سال ۱۹۳۷ مقاله‌ای با نام «ابهام» را در مجله‌ی فلسفه علم منتشر کرد. بلک برای اولین بار مفهیمی که اکنون با عنوان منحنی عضویت شناخته می‌شود را مطرح نمود. نظریه‌ی بلک مورد اقبال قرار نگرفت و راهی در جهان علم باز نکرد، اما پس از بلک، لطفی‌زاده با تغییر نام «ابهام» به «فازی» راهی تازه برای پذیرش این ایده باز کرد (حبیبی، ۱۳۹۳: ۴۲). لذا منطق فازی گونه‌ای بسیار مهم از منطق است که توسط پرفسور لطفی‌زاده در سال ۱۹۶۵ مطرح شد و به‌طور جدی در مقابل منطق دودویی ارسطو قرار گرفت. این منطق نه تنها در حوزه‌ی تئوری بلکه در صنعت نیز به‌کار رفته است. این منطق در ابتدا به عنوان روشی برای پردازش اطلاعات معرفی گردید که عضوهای یک مجموعه، علاوه بر دو حالت قطعی عضو بودن یا نبودن، حالت بین این دو را نیز تعریف می‌کند. منطق فازی به‌جای پرداختن به صفر و یک، از صفر تا یک را مورد بررسی و تحلیل قرار می‌دهد؛ به بیان دیگر، مجموعه‌ای که در منطق ارسطویی دارای دو عضو صفر و یک است، در منطق فازی به مجموعه‌ای با بی‌نهایت عضو که دارای مقادیری از صفر تا یک هستند، تبدیل می‌شود (Wang, L, X, 1997). منطق فازی معتقد است که ابهام در ماهیت علم است. برخلاف دیگران که معتقدند باید تقریب‌ها را دقیق‌تر کرد تا بهره‌وری افزایش یابد، لطفی‌زاده معتقد است که باید به دنبال ساختن مدل‌هایی بود که ابهام را به عنوان بخشی از سیستم مدل نماید و سیستم‌هایی که اساس کار آن با دانش است، جایگزین سیستم‌هایی شوند که با داده‌ها تنظیم شده‌اند و سیستم‌هایی با مرزهای قطعی و دست‌وپاگیر، برداشته

که هوا گرم بوده، پنجره را کاملاً گشوده است. اگر بعد از نیم ساعت آن شخص اندکی احساس سرما نماید، چه خواهد شد؟ در حالت طبیعی، "بلافاصله پنجره را کاملاً" خواهد بست یا "اندک اندک و به مرور زمان" آن را خواهد بست و بعد از رسیدن به دمای مطلوب، آن را در حالت نیمه‌باز و یا کاملاً بسته رها خواهد کرد (FazelZaradi, 2009). منطق دو ارزشی یک پنجره را کاملاً باز یا کاملاً بسته می‌بیند. این اتفاق در جریان سنت بلاغت و خاصه در بحث انواع استعاره‌ها افتاده است. استعاره‌ها بر اساس منطق دو ارزشی ارسطو، یا «مصرّحه» اند، یا «مکنیه». یعنی یا این هستند، یا آن؛ حد وسطی وجود ندارد، اما بر اساس مؤلفه‌های منطق فازی می‌توان در بحث بررسی اجزای تصویرها به گونه‌ای استعاره دست یافت که در بین «مصرّحه» و «مکنیه» جای می‌گیرند. این استعاره‌ها که در منطقه‌ی خاکستری جای می‌گیرند، هم‌زمان هم «مصرّحه» اند، هم «مکنیه»؛ که ما نام استعاره‌های دوسویه بر آن می‌نهیم. اما پیش از بررسی موضوع لازم است مختصری در مورد ویژگی‌ها، مؤلفه‌ها و متغیرهای منطق‌سازی و ساز و کار آن توضیح داده شود: ویژگی‌های منطق فازی عبارتند از:

الف) در منطق فازی، استدلال‌های دقیق به عنان موارد مرزی استدلال‌های تقریبی تلقی می‌شوند؛

ب) در منطق فازی، هر چیزی درجه‌پذیر است؛

ج) هر سیستم منطقی می‌تواند فازی باشد؛

د) استنتاج به عنوان فرآیند گسترش محدودیت‌های تغییرپذیر در نظر گرفته می‌شود (سیدقائم موسوی، ۱۳۹۵: ۸۴).

و مؤلفه‌های منطق فازی برای کنترل سیستم‌ها به اجمال بدین شرح است:

۱- کار خود را به‌طور دائم ادامه می‌دهد؛ زیرا نیاز به ورودی دقیق ندارد.

۲- می‌تواند به راحتی اصلاح شود و تغییر کند.

۳- هزینه و پیچیدگی سیستم در آن پایین است.

۴- راحله جعفری و همکارانش در مقاله‌ی «روش‌های عددی برای حل معادلات فازی» (۲۰۱۹)، معادلات فازی را روش ریاضیاتی کامل برای حل معادلات دنیای واقعی می‌دانند و معتقدند که متفاوت بودن نوع پارامترهای موجود در هر مجموعه‌ی فازی جداگانه، امکان انعطاف‌پذیری بیشتری به حل مسائل مختلف می‌دهد.

۵- هویترز و همکارانش در مقاله‌ی «ساختمان هستی-شناسی فازی با داده‌های فازی پراکنده» (۲۰۲۰)؛ یکی از ویژگی‌های منطق فازی را امکان استفاده از متغیرهای زبانی می‌دانند. اصطلاح متغیرهای زبانی به کلمات و واژه‌های یک زبان برمی‌گردد. مثلاً عبارت "کوهستان مرتفع" یک متغیر زبانی است، اما ارزش ذهنی و زمینه‌ای آن در فرهنگ‌های مختلف متفاوت است. هر دو کوه کارتوهیل در ایرلند و فوجی در ژاپن به عنوان کوهستان مرتفع در فرهنگ محلی مردم آن منطقه محسوب می‌شود، اما ارتفاع اولی ۱۰۴۱ متر و ارتفاع دومی ۳۷۷۶ متر است.

۶- فان و همکارانش در مقاله‌ی «مدل چند لایه فازی مبتنی بر قانون فازی خوشه‌بندی برای پیش‌بینی» (۲۰۲۰) معتقدند که سیستم‌های فازی به صورت گسترده برای حل مشکلات غیرخطی و پیچیده‌ای مورد استفاده قرار می‌گیرند که با استفاده از مدل‌های قطعی و دقیق ریاضی قابل حل نیست.

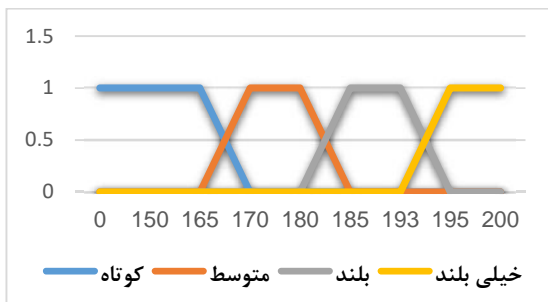
۲- متن اصلی

۲-۱- مباحث نظری

منطق فازی روشی آسان برای رسیدن به نتایج معین بر پایه‌ی اطلاعات ورودی مبهم و غیردقیق می‌باشد. روش این منطق برای کنترل سیستم‌ها، چگونگی تصمیم‌گیری یک انسان را تقلید می‌کند، اما بسیار سریع‌تر و دقیق‌تر. مدل منطق فازی بر اساس تجربه بوده و بر تجربه‌ی کاربر تا فهمیدن تکنیکی سیستم تکیه دارد؛ به عنوان مثال، فرض می‌شود فردی در اتاق خود مشغول مطالعه است و از آن‌جا

نمودار کلی حالات ذکر شده به صورت زیر خواهد

بود:



نمودار ۱. نمودار منطق فازی قد

هم‌چنان‌که در تصویر نمودار مشاهده می‌شود، مابین افراد کوتاه قد و متوسط قامت، نیز بین قد متوسط و بلند، و بین قد بلند و خیلی بلند حالت سوّمی مشاهده می‌شود که مابین دو متغیر جای می‌گیرد و به اصطلاح خاکستری است. مثلاً اگر قد فردی ۱۸۲ سانتی‌متر باشد با یک نسبت (درصد) خاصی به گروه متوسط‌ها تعلق دارد و با یک نسبت (درصد) خاصی به گروه قدبلندها. و این با منطق دو ارزشی ارسطو متفاوت است که شخص یا کوتاه قامت است و یا بلند قامت.

نیز فرض کنید سیبی در دست دارید. یک گاز از آن را بخورید. آیا آن هنوز یک سیب است؟ و بعد یک گاز دیگر... از جایی به بعد مردم دیگر آنچه را که در دست شماست یک سیب نمی‌دانند. منطق فازی می‌تواند این فرایند را نمایش دهد. واضح است که هرچه پیش می‌روید از سیب شما (یعنی از کامل بودن سیبی که در دست شماست) کاسته می‌شود. یعنی باگذشت زمان (در واقع باخورده شدن سیب) تابع عضو بودن به آنچه در دست شماست، در مجموعه‌ی سیب کامل بودن عدد کوچک‌تری اختصاص می‌دهد.

۲-۲ منطق بلاغت فارسی

بلاغت فارسی در آغاز از آبخشور بلاغت اسلامی و بلاغت اسلامی از مشرب قرآن کریم سیراب شد و این

۴- می‌تواند هر تعداد معقولی ورودی بگیرد و بی‌شمار خروجی تولید کند.

۵- می‌تواند سیستم‌های غیرخطی که مدل کردن آنها با قواعد ریاضی سخت و ناممکن است را کنترل نماید.

متغیرهای فازی صفاتی هستند که متغیرهای ورودی را توصیف می‌کنند، مانند: خطای مثبت بزرگ، خطای مثبت کوچک، خطای صفر، خطای منفی کوچک، خطای منفی بزرگ.

یک مجموعه‌ی فازی یک کلاس از اشیا با درجه‌ی عضویت پیوسته است. در این مجموعه به هر شیء درجه‌ی عضویتی (بین صفر تا یک) به عنوان شناسه تعلق می‌گیرد. در دنیای واقعی و فیزیکی، اجسام و اشیا معیار دقیقی برای متعلق بودن به یک گروه خاص ندارند. برای مثال سگ، اسب، پرندگان و ... به وضوح در گروه حیوانات جای می‌گیرند، اما در مورد ستاره‌دریایی، باکتری‌ها و ... ابهام وجود دارد. این ابهام مانند بررسی عدد ۱۰ است که آیا می‌تواند در زمره‌ی اعداد بسیار بزرگتر از ۱ قرار بگیرد یا خیر؟ (Lotfizadeh, 1965, p.1)

واضح است که کلاس "اعداد حقیقی بسیار بزرگتر از یک"، کلاس "زنان زیبا" یا کلاس "مردان قد بلند" با شرایط معمول ریاضی تشکیل نمی‌شوند و با مفاهیم خشک ضرب و جمع محاسبه نمی‌شوند. تعریف نامناسبی از این کلاس‌ها می‌تواند تأثیر ناگواری بر تفکرات انسانی به خصوص در حوزه‌ی الگوهای شناختن، انتقال اطلاعات و انتزاع بگذارد. مفهوم یک مجموعه‌ی فازی مانند پیدا کردن یک نقطه‌ی مناسب برای ساخت یک ساختمان استاندارد است (Ibid, P.2).

برای تبیین بیشتر منطق فازی، جامعه‌ای را در نظر بگیرید که دیدگاه اجتماع نسبت به قد مردان به صورت زیر است:

زیر ۱۷۰ سانتی‌متر = کوتاه

بین ۱۶۵ سانتی‌متر تا ۱۸۵ سانتی‌متر = متوسط

بین ۱۸۰ سانتی‌متر تا ۱۹۵ سانتی‌متر = بلند

از ۱۹۳ سانتی‌متر به بالا = خیلی بلند

۴۱). نکته‌ی جالب‌تر این است که در دل همین محدودیت‌ها نیز با محدودیت گنجانده شده‌است؛ یعنی یکبار دامنه‌ی حوزه‌ی بلاغت به موضوعاتی چون کنایه، مجاز، تشبیه و استعاره محدود می‌شود و دیگر بار خود استعاره به دو شاخه‌ی مصرّحه و مکنیه تقسیم و محدودتر می‌شود و این مسأله به نوعی تحت تأثیر نگاه دوگانه‌گرایی ارسطو است.

همچنان‌که دریدا معتقد است، نگاه ثنویت-گرایی ارسطو، عرصه‌های مختلف معرفت‌شناسی غرب را سخت تحت تأثیر خود قرار داده و اساساً تقابل‌های دوگانه‌شکل گرفته است. تقابل‌هایی از گونه‌ی شب / روز، سیاه / سفید، بدی / خوبی، زشتی / زیبایی، نیستی / هستی، اهورا / اهریمن و ... که مفاهیم را در بست یا از آن این سو می‌داند، یا آن سو؛ و جای سویه‌ی میانی خالی است. فریدون (که خود با فرق گذاشتن میان فرزندانش در حقیقت نخستین بذرها را کدورت و وقوع تراژدی را می-کارد) و رستم تماماً خوب و اهورایی‌اند و ضحاک و افراسیاب از بیخ و بُن پتیاره و اهریمنی. مرزهای خاکستری وجود و ابعاد بینابین شخصیت در این تقسیم‌بندی جایی ندارد. حتی اگر رستم در پنجمین خان (هنگامی که رخس را در کشتزار خوید یله کرده بود)، به ناحق و با گردنکشی، هر دو گوش دشتوان بخت برگشته را از بن برکند:

ز گفتار او تیز شد مرد هوش

بجست و گرفتش یکایک دو گوش

بپشرد و برکند هر دو ز بُن

نگفت از بد و نیک با او سخن

(فردوسی، ۱۳۸۶: ۱۰)

با این‌که گُنش، کنشی انسانی، جوانمردانه و اخلاق‌مدار نیست، با این حال، رستم باز برای مخاطب شاهنامه قهرمان

کتاب الهی، منبع اصلی مکاشفه و استحصال قواعد بلاغت گردید، اما به مرور و خاصه پس از سده‌ی دوم هجری، همزمان با اعتلای نهضت ترجمه و برگرداندن آثار یونانی، به‌خصوص آثار افلاطون و ارسطو، بلاغت اسلامی سخت تحت تأثیر بلاغت یونانی قرار می‌گیرد. میزان و شدت این تأثیرپذیری تا اندازه‌ای است که «عبدالقاهر هنگامی که در قرن پنجم کتاب *اسرارالبلاغه* را که از برجسته‌ترین کتب بیان عربی است، تألیف کرد، صرفاً فیلسوفی به شمار می‌آمد که به‌خوبی قادر به شرح و تفسیر آثار ارسطو بود» (عدنان، ۱۳۷۶: ۸۴). قدامه بن جعفر هم «موضوعات بلاغی را در کتاب *نقد الشعر* با توجه به منطق ارسطویی مورد بررسی قرار می‌دهد» (صفوی، ۱۳۸۰: ۷۹).

اساساً تقسیم‌بندی مباحث علم بیان به چهار عنصر مجاز، تشبیه، استعاره و کنایه در بلاغت کلاسیک و این‌که دو تا از آن‌ها ذاتی هستند، یعنی مجاز و کنایه و دوتای دیگر که تشبیه و استعاره باشند، یکی به عنوان وسیله معرفی شده، یعنی تشبیه و دیگری به عنوان پاره‌ای و قسمتی از یک اصل معرفی شده و آن استعاره است، کاملاً جنبه‌ی علمی و منطقی دارد و باعث نوعی جمود فکری و محدودیت در ارتباطات معنوی میان عناصر طبیعت و زندگی انسانی که فراخنای بی‌کران است، گردیده. این جدول‌بندی‌ها که توسط ادیبان برای خیال‌های شاعرانه و صور مجاز در شعر و نثر به-وجود آمده، باعث شده است که همیشه ذهن‌ها متوجه نوعی محدودیت باشد (شفیعی، ۱۳۷۸: ۴۷)؛ بنابراین، انواع خیال و صور با تقسیم‌بندی موجود تحت تأثیر دید و طرز فکر ارسطویی است و حقیقت امر این است که سلطه‌ی طرز اندیشه و استدلال ارسطو را در شیوه‌ی دید و ملاحظات علمای بلاغت اسلامی نمی‌توان انکار کرد (همان:

عدد ۱ تا ۲ شامل استعاره‌ی دوسویه (رنگ خاکستری)، و فاصله‌ی بین اعداد ۲ تا ۳ محدودی شگرد استعاره‌ی مکنیه (رنگ قرمز) است. مرز خاکستری بین عددهای ۱ تا ۲ بر اساس منطق فازی ترسیم شده، و گرنه بر اساس منطق ارسطویی حد واسطی بین دو استعاره نیست و به فرض، فاصله‌ی بین عددهای ۰ تا ۱ محدودی صنعت استعاره‌ی مصرّحه و فاصله‌ی بین عددهای ۱ تا ۲ محدودی شگرد استعاره‌ی مکنیه است و نمی‌توان بین این دو محدوده، مرز خاکستری و فضای سومی متصور شد.

و پهلوانی بی‌بدیل و اهورایی محسوب می‌شود و این نگرش محصول نگاه معرفت‌شناختی و دوارزشی ارسطوست. نیز تقسیم‌بندی استعاره‌ها به دو نوع مصرّحه و مکنیه مطابق منطق دوارزشی ارسطو است که یک مفهوم یا X است یا Y آن؛ حالت سومی وجود ندارد. چیزی شبیه به تقابل‌های دوگانه‌ای که دریدا مطرح می‌کند؛ سفید / سیاه، روز / شب، تاریک / روشن، و ... که رنگ و مفهوم میانی، سومی و خاکستری در آن جایی ندارد.

۲-۳- استعاره‌های دوسویه

۲-۳-۱- منوچهری و استعاره‌های دوسویه
در ادامه با ارائه‌ی بیت‌هایی از شعر منوچهری، نمونه‌هایی از استعاره‌های دوسویه نشان داده خواهد شد، اما پیش آن برای تعیین مرزهای دقیق بین دو استعاره، یک نمونه از شگرد استعاره‌ی مصرّحه و نمونه‌ای از صنعت استعاره‌ی مکنیه بررسی و تحلیل خواهد شد.

تعریف استعاره به‌طور کلی در کتب بلاغی بر این قرار است: «الاستعاره فی اللغه من قولهم، استعار المال إذا طلبه عاریه و فی اصطلاح البیانین: هی استعمال اللفظ فی غیر ما وضع له لعلاقه المُشابهه بین معنی المنقول عنه و المعنی المستعمل فیه، مع قرینه عن إرادة المعنی الأصلی» (الهاشمی، ۱۹۹۹: ۲۱۹)؛ یعنی استعاره در لغت به معنی طلب کردن چیزی به عاریت است و در اصطلاح بیان یعنی لفظی است که استعمال شود در غیر معنای اصلی که موضوع له باشد به علاقه‌ی مشابهتی که بین معنی اصلی و معنی مستعمل فیه است با بودن قرینه مانع از اراده‌ی معنی اصلی (رجایی، ۱۳۷۶: ۲۸۷). این شگرد ادبی بر دو نوع است: ۱. مصرّحه؛ ۲. مکنیه. از آن‌جایی که استعاره مبتنی است بر تشبیه در نفس، پس اگر مشبّه به ذکر و مشبّه ترک شود، استعاره‌ی مصرّحه و اگر عکس شود، استعاره‌ی مکنیه است (تقوی، ۱۳۱۷: ۱۵۷)؛ به عبارت دیگر، در استعاره‌ی مصرّحه، شاعر یکی از دو طرف تشبیه را ذکر و

بر اساس منطق فازی می‌توان حد میانه‌ای برای امور و مفاهیم متصور شد. در تقسیم‌بندی استعاره‌ها نیز می‌توان حدی میانی مابین دو شگرد استعاره‌های مصرّحه و مکنیه در نظر گرفت و ساحتی بین آن‌ها قائل شد. به زعم نگارنده‌ی این سطور، این دست موارد را می‌توان «استعاره‌های دوسویه» نامگذاری کرد.

در نمودار بعد که بر اساس معادله‌ی منطق فازی ترسیم شده است، می‌توان شکل و شیوه‌ی استعاره‌های دوسویه را مشاهده کرد:



نمودار ۲. نمودار استعاره‌های دوسویه

همان‌طور که در تصویر بالا مشاهده می‌شود، فاصله‌ی بین عددهای ۰ تا ۱ در محور افقی نمودار، محدودی صنعت استعاره‌ی مصرّحه است (رنگ آبی)، فاصله‌ی بین

خندیدن و گریستن و جزر و مد بود

(پیشین):

(۲)

در این تصویر، «گهر» استعاره است از «باران»، «خندیدن» استعاره از «آذرخش» و «گریستن» استعاره از «باریدن». از سوی دیگر، «ابر» به انسانی مانده شده که گهرفشانی می‌کند، می‌خندد و می‌گرید و این استعاره‌ی مکنیه است. در دل این تصویر، مرزهای دو استعاره درهم پیچیده و قابل تفکیک نیست. از یک سو، یک یک کنش-های ابر (گهرفشانی، خندیدن و گریستن) خود استعاره‌ی مصرّحه است و از دیگر سو، خود ابر به انسانی (مشبه به محذوف) تشبیه شده که دست به انجام این کنش‌ها می‌زند. به بیانی دیگر، شاعر با در نظر گرفتن خصوصیات ظاهری و واقعی ابر (مثل باریدن و ایجاد رعد و برق) با تخیل شاعرانه‌ی خود برداشتی استعاری از آن‌ها می‌کند (مثلاً دانه‌های باران را به گهر مانده می‌کند) و از دیگر سو، خود ابر را به انسانی مانده می‌کند که دست به انجام آن اعمال می‌زند. مثلاً آن‌جا که ابر گهرفشانی می‌کند، هر دو استعاره در صمیم کنش او موجود است:

ابر قطره‌های باران را می‌فشانند: استعاره‌ی

مصرّحه

استعاره‌ی

ابر گهر می‌فشانند:

دوسویه

ابر همچون انسانی گهر می‌فشانند: استعاره‌ی

مکنیه

یا آن‌جا که ابر می‌خندد:

ابر آذرخش می‌افروزد: استعاره‌ی مصرّحه

استعاره‌ی دوسویه

ابر می‌خندد:

طرف دیگر را اراده (همایی، ۱۳۶۳: ۲۵۰) می‌کند؛ برای نمونه در بیت زیر، شاعر در بیت زیر برای توصیف «گلِ خجسته» از سه مستعارمنه‌های «مژه» (گل‌برگ‌های گل)، «پرده» (کاسبرگ‌های گل) و «رمد» (رگه‌های سرخ گل) بهره می‌گیرد:

چشم خجسته را مژه زرد و میان سیاه

پرده زبرجدین و عقیقین رمد بود

(منوچهری،

۱۳۸۵: ۲۹)

و در استعاره مکنیه، که تشبیه در دل گوینده مستور و مضمّر است، شاعر مشبه را ذکر کرده، مشبه را در لفظ نمی‌آورد، اما از لوازم مشبه قرینه‌ای در لفظ می‌آورد که دلیل بر مشبه است (همایی، ۱۳۶۳: ۲۵۱). برای مثال در بیت زیر، قرینه‌ی «رای تاختن و قصد کارزار کردن» سبب می‌شود که ذهن مخاطب به سمت مشبه (انسان) هدایت شود و دریابد که شاعر در ذهن و ضمیر خود، نوروز را به انسانی جنگجو تشبیه کرده است. پس از این رو به این نوع استعاره، استعاره‌ی مکنیه یا بالکنایه می‌گویند که مشبه در آن مذکور نیست و در دلالت بر معنی آن فقط به ذکر بعضی از خواص آن اکتفا می‌شود (رجایی، ۱۳۷۶: ۳۰۵).

بر لشکر زمستان نوروز نامدار

کرده‌ست رای تاختن و قصد کارزار

اما در استعاره‌ی دوسویه، مرز دو استعاره‌ی مصرّحه و مکنیه در یکدیگر درمی‌آمیزد و استعاره‌ی موجود، دیگر نه این است و نه آن؛ بلکه تلفیقی از هر دو استعاره است. برای مثال، منوچهری در تصویر زیر که با محوریت واژه‌ی ابر^(۱) آفریده شده، هر دو شگرد استعاره‌ی مصرّحه و مکنیه را درهم می‌آمیزد و از مرزهای خشک منطق دوازده‌سی‌ارسطو می‌گذرد:

مثالی دیگر از همین گونه:

ابر گهرفشان را هر روز بیست بار

با عنایت به مثال مزبور به نظر می‌رسد که آفرینش این استعاره‌های دو سو، بیشتر محصول اُنسِ منوچهری با طبیعت است؛ چرا که او «با طبیعت اُنسِ مخصوصی دارد و در راستای توصیف آن از هنرمندترین نقّاش زمان داو می‌برد. همچنین در وصف طبیعت، برخلاف شاعران دیگر که به جزئیات نمی‌پردازند، تمام نکات و جزئیات را وصف می‌کند و در بیان مُمیزات یک چیز و نمودن تمام اوصاف و خصایص آن نظیر ندارد. روش شاعر دامغانی در چکامه‌سرایی تجزیه و تحلیل است» (منوچهری، ۱۳۸۵: بیست و چهار) و بیشتر کوشش او در خلق تصویرها دقّت در تناسب و تشابه دقیق میان اجزای تصویر است که بیش از آن‌که وحدت رنگ در آن‌ها مطرح باشد، توجه به شکل هندسی مطرح است و از این نظر، او ترکیبی دقیق به وجود آورده‌است از هماهنگی هندسی اشیا و تناسب رنگ‌ها در اجزای تصویر (شفیعی کدکنی، ۱۳۸۷: ۵۰۴). لذا دقّت شاعر در اجزا و هندسه‌ی عناصر طبیعت، در کنار «چیره-دستی در فن کلام و نیز سهولت و زیبایی شیوه‌ی بیان» (ماسه، ۱۳۵۱: ۶۶) سبب تمایز او از دیگر شاعران و نیز خلق این گونه تصاویر شده‌است.

او که بهترین نماینده‌ی شعر در دوره‌ی طبیعت (قرن-های سه تا پنج) و تصاویر طبیعت است و توانسته شاعر ممتاز این دوره و بر روی هم در حوزه‌ی تصویرهای حسی و مادی طبیعت، بزرگترین شاعر در طول تاریخ ادب فارسی به شمار آید (شفیعی کدکنی، ۱۳۸۷: ۵۰۱)، به مانند رمانتیک‌های اروپا، طبیعت را از لحاظ خود طبیعت توصیف می‌کند. اما در شعر او احساس طبیعت، آفاقی است و آن حالت انفسی را که شاعر مفاهیمی فراسوی آن‌ها بجوید، فاقد است. به تعبیر دیگر، منوچهری با طبیعت محض و بیرونی سر و کار دارد و اوصاف او، دریافت حواس است از زیبایی‌های جهان، نه فراتر از آن (یوسفی، ۱۳۶۹: ۶۶). این گرایش شدید به طبیعت و ذکر جزئیات

ابر همچون انسانی می‌خندد: استعاره‌ی مکنیه
و آن‌جا که ابر می‌گرید:

ابر می‌بارد: استعاره‌ی مصرّحه

استعاره‌ی دوسویه

ابر می‌گرید:

ابر همچون انسانی می‌گرید: استعاره‌ی

مکنیه

نمونه‌ای دیگر:

آن حَلّه‌ای که ابر مر او را همی تنید

باد صبا پیامد و آن حلّه بردرید

(پیشین:

۲۰۸)

«حلّه» در این تصویر استعاره است از «برف». از سوی دیگر، «ابر» به انسانی مانده شده که حلّه (بر تن ...) می‌تند و این استعاره‌ی مکنیه است. پس از یک سو، حلّه برای ابر (سپیدی و لطافت برفی که از آن می‌بارد) استعاره-ی مصرّحه است و از دیگر سو، خود ابر به انسانی (مشبهه محذوف) شبیه شده که دست به انجام این عمل می‌زند و حلّه بر تن دیگران می‌تند.

شاعر با در نظر گرفتن خصوصیات ظاهری و واقعی ابر، با تخیل شاعرانه‌ی خود برداشتی استعاری از آن‌ها می‌کند و از دیگر سو، خود ابر را به انسانی مانده می‌کند که دست به انجام آن عمل می‌زند.

ابر برف فرومی‌بارد: استعاره‌ی مصرّحه

استعاره‌ی دوسویه

ابر حلّه می‌تند:

ابر همچون انسانی حلّه می‌تند: استعاره‌ی

مکنیه

درمی‌آمیزد و استعاره‌ی موجود، دیگر نه این است و نه آن؛ بلکه تلفیقی از هر دو استعاره است. منوچهری دامغانی استاد استفاده از این نوع استعاره هنگام توصیف طبیعت و خاصه هنگام توصیف ابر است، به این ترتیب که در تصویرهای او اشیا (در این مطالعه: ابر) هم قابلیت قرارگرفتن در حوزه‌ی استعاره‌ی مصرّحه را دارند و هم توانایی جایگیری در محدوده‌ی استعاره‌ی مکنیه. بر اساس ابزارهای بلاغت سنتی، این عناصر و اجزای تصویرساز را یا باید استعاره‌ی مصرّحه گرفت، یا مکنیه؛ اما با توجه به منطق فازی می‌توان هر دو حوزه‌ی مصرّحه و مکنیه را برای این عناصر قائل شد و آن‌ها را استعاره‌های دوسویه نامید. به نظر می‌رسد بر اساس نظریه‌ی منطق فازی می‌توان دیگر ساحت‌های دانش‌های ادبی، خاصه دانش‌های بلاغی را مورد بررسی و بازیابی قرار داد.

پی‌نوشت

۱- هم‌چنان‌که ذکر شد، دیوان منوچهری مشحون است از این گونه استعاره‌هایی که هر دو بعد مصرّحه و مکنیه بودن در آن‌ها دیده می‌شود و این را می‌شود به‌جز در تصویرهای برساخته از واژه‌ی ابر، در دیگر چیزها نیز مشاهده کرد؛ مثل تصویرهای زیر که با مرکزیت نسترن و بادامبن ساخته شده‌اند:

آستینِ نسترنِ پُر بیضه‌ی عنبر شود

دامنِ بادامبنِ پُر لؤلؤِ فاخر شود

(منوچهری، ۱۳۸۵: ۳۱)

و تحلیل آنها نیز درست به مثابه تحلیل تصویرهای برساخته از واژه‌ی ابر است:

در تصویر مصرع نخست این بیت، نسترن به‌واسطه‌ی داشتن «آستین» به انسان مانده شده؛ البته این تشبیه در دل گوینده مستور است و منوچهری مشبّه (نسترن) را ذکر کرده و «انسان» که مشبّه‌به است را در لفظ نمی‌آورد، اما از لوازم او (آستین) قرینه‌ای در لفظ می‌آورد که دلیل بر مشبّه‌به است و این یعنی «استعاره‌ی مکنیه». اما شاعر در ادامه

عناصر و اجزای آن سبب شده تا تصویرهایی نغز و بکر از او به‌جا بماند. از این منظر، دیوان منوچهری مشحون است از این گونه استعاره‌هایی که هر دو بعد مصرّحه و مکنیه بودن در آن‌ها دیده می‌شود؛ مثل تصویرهای زیر که شاعر به دستیاری عنصر طبیعی «ابر» آفریده است:

ابر دیبادوز، دیبا دوزد اندر بوستان

باد عنبرسوز، عنبر سوزد اندر لاله‌زار

در مصرع نخست بیت اوّل، «دیبا» استعاره است از «مه». از سوی دیگر، «ابر» به انسانی تشبیه شده که دیبا می‌دوزد و این استعاره‌ی مکنیه است. پس از یک‌سو، دیبا برای ابر (سپیدی و نرمی ظاهر آن) استعاره‌ی مصرّحه است و از دیگرسو، خود ابر به انسانی (مشبّه به محذوف) مانده شده که دست به انجام این کنش می‌زند و دیبا می‌دوزد. به بیانی دیگر، شاعر با در نظر گرفتن خصوصیات ظاهری و واقعی ابر، با تخیل شاعرانه‌ی خود برداشتی استعاری از آن‌ها می‌کند و از دیگر سو، خود ابر را به انسانی مانده می‌کند که دست به انجام آن عمل می‌زند: درست همین ساز و کار را در بیت زیر نیز می‌توان ملاحظه کرد:

باد زره‌گر شده‌ست، آب مسلسل زره

ابر شده خیمه‌دوز، ماغ مسلسل خیم

نتیجه‌گیری

بلاغت اسلامی سخت تحت تأثیر بلاغت یونانی و خاصه منطق دوازده‌گانه و نگاه دوگانه‌گرای ارسطو قرار داشت و لذا بسیاری از موضوعات و مفاهیم بلاغی بر پایه‌ی این نگره پی‌ریزی شد؛ یکی از این موضوعات، تقسیم‌بندی استعاره به دو نوع مصرّحه و مکنیه است. اما بر اساس نظریه‌ی منطق فازی که همواره حد واسطی برای امور و مفاهیم متصور می‌شود، حد میانه‌ای مابین دو شگرد استعاره‌های مصرّحه و مکنیه در نظر گرفت و ساحتی با نام «استعاره‌ی دوسویه» بین آن‌ها قائل شد. در این نوع استعاره، مرز دو استعاره‌ی مصرّحه و مکنیه در یکدیگر

- خبازی، مهدی و فرزاد بالو، (۱۳۹۵)، مقایسه‌ی مبانی فلسفی منطق ارسطویی و فازی، معارف منطقی، شماره‌ی ۴، صص: ۷۰ - ۴۹.

- شفیعی‌کدکنی، محمدرضا. (۱۳۷۸). صورخیال در شعر فارسی. تهران: آگاه.

- صفوی، کورش. (۱۳۸۲). از زبان شناسی به ادبیات، تهران: هرمس.

- فردوسی، ابوالقاسم. (۱۳۸۶). شاهنامه‌ی فردوسی. تصحیح ژول مول. تهران: بهزاد. چاپ دهم.

- موسوی، سید قائم، صادقیان، رضا، (۱۳۹۵)، بررسی منطق فازی و کاربرد آن در مسائل پیچیده. ماهنامه پژوهش ملل، دوره دوم، شماره ۱۵. صص: ۸۹ - ۷۷.

- منوچهری دامغانی، احمد بن قوص. (۱۳۸۵). دیوان. به کوشش سیدمحمد دبیرسیاقی، تهران: زوآر. چاپ ششم.

- ----- (۱۳۷۴). تصویرها و شادی‌ها: گزیده‌ی اشعار منوچهری دامغانی. انتخاب و توضیح سید محمد دبیرسیاقی، تهران: سخن. چاپ دوم.

- Fan, Z, Chiong, Z, Hu, Z, Lin, Y. (2019). A multi-layer fuzzy model based on fuzzy-rule clustering for prediction tasks. *Neurocomputing*.

- Fazel Zarandi, M. H, Rezaee, B, Turksen, I.B, Neshat, E. (2009). A type-2 fuzzy rule-based expert system model for stock price analysis. *Expert Systems with Applications*. pp.139-154.

- Huitzil, I, Bobillo, F, Gomez-Romero, J, Straccia, U. (2020). Fudge: Fuzzy ontology building with consensuated fuzzy data types. *Fuzzy sets and systems*.

- Jafari, R, Yu, W, Razvarz, S, Gegov, A/ (2019). Numerical methods for solving fuzzy equations: A survey. *Fuzzy sets and systems*. Pp.1-22

- Lotfizadahe, A. (1965). *Fuzzy Sets*. Department of Electrical Engineering and Electronics research Laboratory, University of California, Berkeley, California.

- Wang, L, X. (1997). *A course in fuzzy systems and control*. Prentice-Hall International, Inc.

می‌گوید: آستینِ نسترنِ پر از «بیضه‌ی عنبر» خواهد شد. در این‌جا شاعر، نخست «گل و غنچه‌های خوش‌بوی نسترن» (مشبه) را به «بیضه‌ی عنبر» (مشبه‌به) مانده می‌کند و سپس مشبه را حذف کرده و مشبه‌به را اراده می‌کند و این یعنی «استعاره‌ی مصرّحه». بنابراین، شاعر یک‌بار برای نسترن (که خود از عناصر نباتی است) آستین قائل شده (استعاره-ی مکنیه) و دیگر بار با تخیل شاعرانه‌ی خود، آن آستین را پر از بیضه‌ی عنبر تصویر می‌کند.

در تصویر مصرع دوم هم، بادام بُن به واسطه‌ی داشتن «دامن» به انسان مانده شده؛ البته این تشبیه در دل گوینده مستور است و منوچهری مشبه (بادام بُن) را ذکر کرده و «انسان» که مشبه‌به است را در لفظ نمی‌آورد، اما از لوازم او (دامن) قرینه‌ای در لفظ می‌آورد که دلیل بر مشبه‌به است و این یعنی «استعاره‌ی مکنیه». اما شاعر در ادامه می‌گوید: دامن بادام بُن پر از «لؤلؤی فاخر» خواهد شد. در این‌جا شاعر، نخست «شکوفه‌ی بادام» (مشبه) را به «لؤلؤی فاخر» (مشبه‌به) مانده می‌کند و سپس مشبه را حذف کرده و مشبه‌به را اراده می‌کند و این یعنی «استعاره‌ی مصرّحه». بنابراین، شاعر یک‌بار برای بادام بُن (که خود از عناصر نباتی است) دامن قائل شده (استعاره‌ی مکنیه) و دیگر بار با تخیل شاعرانه-ی خود، آن دامن را پر از لؤلؤی فاخر تصویر می‌کند.

منابع

- آذر، عادل و حجت فرجی (۱۳۸۱)، علم مدیریت فازی. تهران: مرکز مطالعات مدیریت و بهره‌وری ایران.

- حبیبی، آرش؛ ایزدیار، صدیقه؛ سرافرازی، اعظم. (۱۳۹۳). تصمیم‌گیری چندمعیاره‌ی فازی. رشت: انتشارات کتیبه گیل.